

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جواب به اشکال اسم زمان

يك جواب سومي از اين اشكال اسم زمان مرحوم محقق اصفهاني (اعلى الله مقامه الشريف) دادند و مرحوم محقق بروجردي هم در كتاب «نهاية الأصول» كه تفريرات اصول ايشان هست، اين جواب را به عنوان يكي از دو جوابي كه مي توان پذيرفت بيان كردند، اما در آخرش يك كلمه ي فتحه هم آوردند.

جواب مرحوم اصفهاني اين است كه اين اشكال در صورتي وارد است كه ما بگوئيم يك هيئت مثل «مَفْعَل» براي خصوص اسم زمان وضع شده باشد.

اگر «مَفْعَل» براي خصوص اسم زمان وضع شده باشد، آن وقت اين اشكال جريان دارد كه بعد از تلبس، يعني بعد از انقضاء از مبدأ، آن ذات ديگر بقاء ندارد و در نتيجه اسم زمان از محل نزاع خارج مي شود.

اما هيئت «مَفْعَل» براي يك معنای كلي وضع شده است، «مَفْعَل» وضع شده براي ظرف حدوث فعل، زماناً يا مكاناً. براي يك معنای كلي وضع شده است. در موضوع له هيئت «مَفْعَل» زمان يا مكان بالخصوص وجود ندارد، بلكه «مَفْعَل» وضع شده است براي يك معنای كلي كه آن معنای كلي قدر جامع بين زمان و مكان است.

آن وقت اين مقدمه را اضافه کرده اند كه ما قبلاً گفتيم اگر يك هيئت بعضي از مصاديقش در آن نزاع جريان داشته باشند، اما بعضي از مصاديق در آن نزاع جريان نداشته باشند، اين سبب نمي شود كه بگوئيم آن هيئت از محل نزاع خارج است.

بهترين قرينه و شاهدش اسم فاعل است. اسم فاعل بعضي از مصاديقش مثل ضارب داخل در محل نزاع است، اما بعضي از مصاديقش مثل واجب يا ممكن، اين ها از محل نزاع خارج هستند، اينكه بعضي از مصاديق از محل نزاع خارج باشد، سبب نمي شود كه ما يك هيئت را به طور كلي از محل نزاع خارج كنيم.

در اينجا هم همين طور است. ما مي خواهيم ببينيم هيئت «مَفْعَل» را داخل در نزاع در باب مشتق بياوريم يا اينكه نه اين داخل در نزاع نيست. اگر بگوئيم هيئت «مَفْعَل» براي خصوص اسم زمان وضع شده است، اين از محل نزاع خارج است؛ اما اگر گفتيم براي قدر جامعي وضع شده مشترك بين زمان و مكان اين به اعتبار بعضي از مصاديقش كه همان مكان باشد داخل در نزاع است.

در اسم مكان شكي نيست. اينجا مكان نشستن است. مجلس در آن صدق مي كند. بعد اگر اينجا انقضاء از جلوس پيدا كرد، اگر جلوس از اين منقضي شد، اين جا مي توانيم بحث كنيم كه آيا استعمال كلمه ي «مجلس» اين استعمال حقيقي است يا مجازي؟

بنابراین مرحوم اصفهانی می‌فرمایند ما می‌گوییم «مَفْعَل» داخل در نزاع است، چون مفعول نه برای خصوص زمان وضع شده نه برای مکان، برای مطلق و قدر جامع بین این دو تاست و اگر به اعتبار بعضی از مصادیقش قابلیت داخل شدن در نزاع را داشته باشد همین مقدار کافی است.

این فرمایش که تقریباً مورد قبول مرحوم محقق بروجردی هم قرار گرفته است را دیگران مورد مناقشه قرار دادند. امام (رضوان الله تعالی علیه) بر این بیان مرحوم اصفهانی اشکال ثبوتی دارند و بعضی دیگر بر این بیان اصفهانی اشکال اثباتی دارند.

امام می‌فرمایند که شما که می‌گویید «مَفْعَل» برای قدر جامع بین زمان و مکان وضع شده است، مرادتان از این قدر جامع چیست؟ اگر مرادتان از این قدر جامع، قدر جامع حقیقی است، این که در زمان و مکان امکان ندارد، زمان از مقوله‌ی «متی» است و مکان از مقوله‌ی «این» است و در جای خودش ثابت شده که مقولات به تمام ذات‌ها با یکدیگر متباین هستند. بین دو مقوله اشتراکی وجود ندارد و قدر جامعی محقق نیست. پس ما قدر جامع حقیقی نمی‌توانیم داشته باشیم.

اگر مراد قدر جامع عنوانی است، قدر جامع عنوانی یعنی يك قدر جامع انتزاعی، بگوییم از زمان و مکان يك عنوان مشترکی را به نام «ظرف» انتزاع کنیم. فرمودند لازمه‌ی این بیان این است که هر وقت هیئت «مَفْعَل» استعمال شود، مفهوم ظرف به ذهن انسان بیاید. تا می‌گوییم «مَفْعَل»، مفهوم کلی ظرف به ذهن انسان بیاید و این بالبداهه روشن است که چنین چیزی نیست، ما وقتی می‌گوییم «مَفْعَل» این چنین نیست که مفهوم کلی «ظرف» متبادر شود.

اشکال اثباتی

دیگران فقط همین اشکال اثباتی را دارند. گفته‌اند که این بیان مرحوم اصفهانی متوقف است بر اینکه مشترك معنوی باشد و مشترك معنوی بودن یا از راه تبادر است یا تصریح اهل لغت است و هیچ کدام از این‌ها وجود ندارد برای اینکه بگوییم «مَفْعَل» مشترك معنوی است.

این اشکالاتی است که به مرحوم اصفهانی کرده‌اند و این اشکال وارد هم هست. مضافاً به يك اشکال دیگری که در کتاب اصول فقه آنجا همین نظریه‌ی مرحوم اصفهانی را مرحوم مظفر داشت و همین را بیان کرده بودند.

در آنجا همان موقع هم ما همین اشکال در ذهنمان بود که این بیان مرحوم اصفهانی پذیرش اشکال است، نه جواب از اشکال.

این جا يك خلطی در کلمات شده است و آن این است که از يك طرف می‌گوییم نزاع ما در بعضی از هیئت اشتقاقیه است. برای هیئت اشتقاقیه مثال می‌زنند به اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه، اسم زمان و اسم مکان.

به اسم زمان و مکان که می‌رسیم می‌بینیم که يك هیئت مشترك دارد. لذا این دید سبب شده که بپاییم ببینیم که آیا این هیئت «مَفْعَل» داخل در نزاع است یا داخل در نزاع نیست. دیگر کاری به این نداریم که این هیئت «مَفْعَل» گاهی در اسم زمان است و گاهی در اسم مکان.

اگر از این دید نگاه کنیم، این فرمایش مرحوم اصفهانی يك فرمایش صحیحی است؛ لکن بحث این است که ما می‌خواهیم ببینیم که آن موردی که يك اسم زمانی، یعنی يك «مَفْعَل» به عنوان اسم زمان در حال تلبس استعمال شده است، این ساعت، ساعت قتل است، می‌گوییم که این زمان مقتل است.

می‌خواهیم ببینیم که بعد از اینکه این زمان منقضي شد و زمان جدید آمد و مبدأ هم منقضي شد، آیا هنوز می‌توانیم استعمال

مقتل براي زمان بکنیم؟ بگوئیم ساعت دو مقتل بوده و ساعت سه و چهار و پنج را هم بگوئیم مقتل است. اول روز قتل اتفاق افتاده اما وسط روز هم بگوئیم که هذا يوم القتل.

بحث در این است. لذا وقتی اینجا می‌رسیم باید این نکته را مد نظر قرار بدهیم که ما نمی‌خواهیم بدانیم که آیا کلي هیئت «مَفْعَل» در نزاع داخل است یا نه؟ همه می‌دانند که هیئت «مَفْعَل» به اعتبار اسم مکان مسلماً نزاع در آن جریان دارد؛ اما در آن مفعلی که در اسم زمان استعمال می‌شود، حالا می‌خواهد به‌عنوان مشترك معنوي باشد، می‌خواهد به‌عنوان مشترك لفظي باشد و مجازاً استعمال بشود. بالاخره الآن وقتی «مَفْعَل» در زمان استعمال شد، بعد از انقضاء از مبدأ باز ما می‌توانیم مفعول را استعمال کنیم و همان معنا را اراده کنیم، همان معنای وقوع حدث در آن زمان یا نه؟

بنابراین به نظر ما اصلاً فرمایش محقق اصفهانی، نه تنها جواب از اشکال نیست، بلکه پذیرش اشکال است. پذیرفته‌اند که اشکال در اسم زمان جریان ندارد و این سبب این خلط شده، خلط بین این دو جهت در بحث.

يك جهت این است که ما می‌خواهیم بدانیم چه هیئتی داخل در بحث است، آن جا گفتیم که مشتق اصولي با مشتق نحوي عام و خاص من وجه است؛ اما يك جهت هم این است که آن مشتقي که به‌عنوان اسم زمان استعمال می‌شود اسم زمان را از آن اراده کرده‌اند، آیا این هم داخل در نزاع است یا خیر؟ بنابراین این فرمایش ایشان هم قابل قبول نیست.

جواب مرحوم محقق عراقی

آخرین و چهارمین جوابی که داده شده، جوابی است که مرحوم محقق عراقی داده است و باز مرحوم محقق بروجردی هم به‌عنوان جواب دوم این نظریه را پذیرفته‌اند.

نظر مرحوم عراقی این چنین است. ایشان می‌گویند که زمان اگرچه يك حقیقت غیرثابت است، اما يك حقیقت غیرثابت متصل است. لذا در فلسفه زمان را می‌گویند كم متصل، در مقابل عدد که عدد كم منفصل است. زمان يك حقیقت اتصاليه دارد، این يك مقدمه.

مقدمه‌ی دوم این است که اتصال مساوق با وحدت است. این زمان که دارای اجزای متصله است، این اجزای متصله، در حکم شيء واحد است، هم عقلاً و هم عرفاً؛ چون اتصال عقلاً مساوق با وحدت است. وقتی اتصال مساوق با وحدت شد تمام این اجزای متصله در حکم شيء واحد است هم عقلاً و هم عرفاً. لذا این دو تا مقدمه را می‌چینند و می‌گویند زمان يك ماهیت متصله‌ای است که وجود وحدانی دارد وجود واحد دارد ولو اینکه اجزایش متدرجاً است اما چون اجزایش متصل است و اتصال با وحدت مساوق است لذا يك وجود واحد دارد.

امام (رضوان الله تعالی علیه) همین بیان را يك مقداری در «مناهج» توضیح بیشتری دادند و توضیح بیشتر باز در کلمات امام است، بعضی در «نهاية الأصول» است و بعضی نیست، چون می‌دانید که امام يك مدتی در درس مرحوم بروجردی هم شرکت می‌فرمودند و خودشان هم فرمودند که من از بحث ایشان استفاده کردم؛ و این‌طور که این اواخر شنیدم يك اصولي از امام که تقریرات اصول مرحوم آقاي بروجردی است در شرف چاپ است.

فرمودند که این‌ها می‌گویند که ما اگر بخواهیم زمان را وجودات متعدد بدانیم، لازمه‌اش توالی و تنالی آنات است و آن از نظر فلسفه يك شيء وهمی است. در عرف وقتی می‌گویند آن، آن يعني يك لحظه‌ي كوچك. وقتی عرف می‌گویند يك آن صبر كن يعني يك لحظه‌ي كوچك صبر كن؛ اما در فلسفه وقتی می‌گویند آن، يعني منتهی إلیه از اجزای زمان، تشبیه می‌کنند آن به زمان را به

نقطه نسبت به خط.

همان طوری که آخرین جزء از خط را بخواهیم نقطه بدانیم، که بگوییم این جزئی است که دیگر قابل تقسیم نیست و در فلسفه می‌گویند که این محال است جزء لا یتجزا این را محال می‌دانند. هر جزئی باز قابل تقسیم است ولو اینکه ما نتوانیم اقسام این را درک بکنیم. آن را وقتی معنای فلسفی می‌کنند یعنی آن منتهی الیه از اجزای زمان که دیگر از او کمتر نداریم و تقسیم به زمان‌های دیگر نشود.

خود زمان تقسیم می‌شود به ازمنه‌ی متعدده؛ اما آن دیگر قابل تقسیم نیست و این را در فلسفه می‌گویند که محال است. آن وقت گفتند که اگر ما بخواهیم زمان را وجودات متعدده بدانیم لازمه‌اش این است که هر وجود یک عام محسوب شود و لازمه‌اش توالی آنات است و آن از نظر فلسفی اصلاً محال است.

که البته این خیلی دخیلی در استدلال ندارد. قوام استدلال همین دو مقدمه است که زمان یک ماهیت متصله دارد اجزایش به یکدیگر اتصال دارد. دو اتصال مساوق با وحدت است. بنابراین این دو مقدمه را که بچینیم، زمان یک وجود واحد دارد.

بنابراین می‌گوییم - این دیگر باز در عبارت امام است - طبق این بیان، زمانی که مقتل یحیی و مقتل امام حسین (علیه‌السلام) بوده، الی آخر این زمان مقتل یحیی و مقتل امام حسین است. وقتی ما گفتیم که زمان یک وجود واحد است، وقتی یک وجود واحد شد این زمان موضوع می‌شود برای این حادثه. مثل اینکه ما بگوییم این مکان موضوع برای این شیء است. کل زمان از ازل تا ابد موضوع می‌شود برای این حادثه، نه این حالا هر حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد. لذا طبق این بیان ما باید الآن هم بگوییم مقتل حسین است، قبلاً هم مقتل حسین بوده و بعد هم مقتل حسین است تا آخر هم این حقیقت وجود دارد.

آن وقت این از دید عقلی است و عرف به حسب احتیاجاتش، خیلی بیان لطیفی است در باب زمان، عرف بر حسب احتیاجاتش آمده است زمان را تقسیم کرده است، یک قسمتش شب، یک قسمتش روز و یک قسمتش را شهر و یک قسمتش را سנה و یک قسمتش را ساعت اول و یک قسمتش را ساعت دوم.

این ساعت اول و دوم این مثل این است که شما یک طنابی را با خط‌های متعدد تقسیم بندی کنید، این تقسیم بندی سبب نمی‌شود که وجودش متعدد بشود این یک وجود واحد است.

عرف بر حسب احتیاجاتش و شارع هم همین احتیاجات را در نظر گرفته است. بر حسب احتیاجات آمده تقسیم کرده به ساعات، ماه، لیل و یوم و إلا تمام این‌ها یک وجود واحد مستمر الی الأبد است؛ و طبق این بیان ذات زمان همیشه باقی است. وقتی ذات زمان همیشه باقی بود اینجا قابلیت نزاع هست.

می‌گوییم این ذات زمان در سنه‌ی 61 متلبس به قتل امام حسین (علیه‌السلام) بوده بعد این مبدأ منقضی شده حالا آیا می‌شود گفت مقتل الحسین، حالا که گذشته، این گذشته طبق این بیان تعابیر غیردقیقی است که می‌گوییم. گذشته تعابیری است که حالا می‌کنیم و الا طبق این بیان، گذشته یعنی چه؟ زمان یک وجود واحد مستمر است پس زمان ذاتش باقیست و به این بیان قابلیت دخول دارد.

ایراد در صوت...

در باب وضع، موضوع له بر حسب معانی عرفیه است. یعنی اینکه ببینیم عرف چه می‌فهمد، این بیانی که گفتیم مقتل حالا مقتل است تا ابد هم مقتل است. این به حسب این است که ما زمان را این تفسیر را برایش کردیم؛ اما در باب وضع چون موضوع له

يك معنای عرفی دارد، لذا باید ببینیم که عرف چطور می‌گوید، عرف نه اینکه بین دیروز و امروز فرق می‌گذارد، بین سنی 61 و 62 فرق می‌گذارد، عرف سنی 61 را متلبس می‌داند همان روز دهم عاشورای محرم را متلبس به قتل می‌داند اما روز یازدهم را متلبس نمی‌داند، چون این چنین است اینجا در باب مشتق نزاعمان مربوط به وضع است، اینجا باید ببینیم حالا که متلبس نیست آیا می‌شود استعمال مشتق را کرد یا نمی‌شود و الا لولا اینکه موضوع له الفاظ باید يك معانی عرفیه باشند، این زمان همیشه متلبس است چون يك وجود واحد دارد و این وجود واحد به همین بیانی است که عرض کردیم. حال آیا این بیان درست است یا نه؟

امام (رضوان الله تعالی علیه) در این بیان خدشه کردند. خدشه‌ای که ایشان دارند فرموده‌اند که درست است عقلاً يك وجود واحد است؛ اما واحد متدرج است. یعنی بین اینکه يك وجود واحد باشد و متدرج باشد قابل جمع است. شما واحد بودنش را گرفتید؛ اما متدرج بودنش را از یاد بردید. زمان يك هویت واحد دارد، اما واحدهی متصرم و متدرج. وقتی واحد متدرج شد ما باید روی شخص، آن موقعی که حدث در آن واقع می‌شود. لذا این جواب شما يك جواب تامی نیست. ما اگر تدرج را در نظر بگیریم، وقتی تدرج در نظر گرفته شد، آن جزء بعدی غیر از جزء قبلی است. وقتی جزء بعدی غیر از جزء قبلی شد، این جزء بعدی هیچ گاه متلبس به مبدأ نبوده تا بیاییم بگوییم حالا از مبدأ منقضي شده است. بنابراین این بیان، بیان درستی نیست.

امام می‌فرمایند نزاع ما با توجه به این قید تدرج است. می‌گوییم این شیء واحد، اما واحد که دفعی الوجود نیست، عقل هم این را قبول دارد. زمان هم يك واحد دفعی الوجود نیست. باید جزء اول بیاید بعد جزء دوم، پس شد متدرج الوجود. متدرج الوجود که شد می‌گوییم این جزئی که متلبس به قتل شد. حالا جزء بعدی که آمد، جزء بعدی غیر از جزء قبلی است، ولو اینکه عقلاً جزء بعدی متصل به جزء قبلی است و به عنوان وجود واحد است، اما به عنوان وجود واحد، منافات ندارد که حالا يك جزء دومی است که این هیچ‌گاه متلبس به مبدأ نبوده است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ